

روایت فعالیت‌های بانوان جهادی در جنگ رمضان در گفت‌وگو «جوان» با مسئول قرارگاه جهادی شهید احمد الیهیاری

فعالیت‌های جهادی به زندگی و خانواده‌ها هم برکت داده است

گفت‌وگو
زهرا چیدری

دیگر شمار روزهای از دست‌مان در رفته است. هر چند اصلاً اهمیتی ندارد که چند روز است کف خیابان‌ها حضور داریم. اگر لازم باشد تا ابد تا آخرین نفس به خیابان‌ها می‌آییم تا فریاد بزنیم پشت نظام و کشورمان ایستاده‌ایم. در کنار این حضور بر صلابت مردم غیور و با بصیرت کشورمان، گروه‌های جهادی و داوطلب متعددی حضور دارند که زمینه‌ها را برای حضور مردم در خیابان‌ها پیش از پیش آماده می‌کنند. در این میان نقش بانوان جهادی در برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های فرهنگی آموزشی و پشتیبانی درست شبیه دوران دفاع مقدس برجسته و تأثیرگذار است. گروه‌های جهادی متعددی در سراسر کشور از آغاز جنگ رمضان فعالیت‌های‌شان را شروع کرده‌اند و این فعالیت‌ها به اشکال مختلف همچنان ادامه دارد. ما حاصل همین فعالیت‌هاست که حضور خیابانی مردم هر شب پرشورتر از شب گذشته برگزار می‌شود و تعداد جمعیتی که برای تجدید بیعت با کشور و انقلاب به خیابان‌ها می‌آیند، روزه‌به‌روز بیشتر و بیشتر می‌شود. قرارگاه جهادی شهید احمد الیهیاری استان قزوین هم یکی از گروه‌های جهادی فعالی است که به همت ۱۵ تا ۲۰ تن از بانوان جهادی، فعالیت‌های‌شان را از جنگ ۱۲ روزه آغاز کرده و این روزها پرشورتر از همیشه در حال تدارکات، پشتیبانی و برنامه‌های فرهنگی و آموزشی هستند. این گروه جهادی تاکنون بیش از ۳۰۰ میلیون تومان گردش مالی داشته که همه این مبلغ به همت خود مردم جمع‌آوری شده و برای کارهای فرهنگی و پشتیبانی این روزهای قرارگاه جهادی هزینه می‌شود. آنچه در پی می‌آید حاصل گفت‌وگو با ما با مینا ذوالقدر، مسئول قرارگاه جهادی شهید احمد الیهیاری قزوین است.



خانم ذوالقدر، شما به عنوان یکی از گروه‌های جهادی در قزوین فعالیت دارید. گروه جهادی شما در طول دوران جنگ تحمیلی ۱۲ روزه و جنگ تحمیلی سوم چه کارهایی انجام داد؟ آیا قبل از جنگ هم فعال بودید یا بعد از آن شروع کردید؟

ما یک قرارگاه جهادی به نام «قرارگاه شهید احمد الیهیاری» راه‌اندازی کردیم. این قرارگاه در جنگ ۱۲ روزه تأسیس شد. حوزه ما شامل چهار پایگاه است، یعنی چهار گروه جهادی فعال داریم که زیرمجموعه این قرارگاه فعالیت می‌کنند. در کل استان، اولین حوزه‌های بودیم که به صورت داوطلبانه پشتیبانی را آغاز کردیم، از جمله تهیه غذا، پشتیبانی‌های لجستیکی، ایست و بازرسی‌ها و هماهنگی با نیروهای مسلح. فعالیت‌های ما شامل برپایی ایستگاه‌های صلواتی و دوخت پرچم و... می‌شود. مثلاً با آغاز جنگ رمضان، پوشش جمع‌آوری جادر مشکی را شروع کردیم.

در دور روز اول پس از اعلام شهادت حضرت آقا، پرچم مشکی و پرچم ایران را دوختیم و بسته‌بندی می‌کردیم. مردم چادرهای کهنه و بدون استفاده خود را می‌آوردند و همه کارها به صورت جهادی و متناسب با شرایط انجام می‌شد. روز اول تقریباً هشت دستگاه چرخ خیاطی داشتیم، در حالی که خود حوزه در هم در اختیار نداشتیم. همان روز اول حوزه ما به آقایان تحویل داده شد به عنوان مقر بدکی. کار قرارگاهی هم کیفیت بهتر و هم دسته‌بندی مشخص تری دارد. مثلاً یکی از گروه‌های جهادی فقط مسئول خرید است، گروه دیگر فقط آشپزی می‌کند و این کارها به صورت نوبتی انجام می‌شود. بعد از جنگ نیز کار پشتیبانی را ادامه دادیم. بعضی از اعضای گروه جهادی جمع‌آوری مبالغ را بر عهده دارند.

مگر بودجه ندارید و هزینه‌های پشتیبانی شما پرداخت نمی‌شود؟

نه هیچ‌گونه حمایت مالی وجود ندارد و همه این کارها با هزینه‌های مردمی انجام می‌شود و هیچ بودجه و اعتباری از جایی دریافت نمی‌کنیم.

فعالیت‌های پشتیبانی شما از کی شروع شد؟

جنگ رمضان نهم اسفند ماه شروع و روز دهم شهادت حضرت آقا اعلام شد و یازدهم ما فعالیت پشتیبانی‌مان را شروع کردیم. این پشتیبانی شامل چه چیزهایی می‌شد؟

لقمه آماده می‌کردیم. برای افرادی که ایست و بازرسی بودند و حوزه‌های برادران را پوشش می‌دادند هم افطاری داشتیم، هم سحری. ما اولین حوزه‌های بودیم که کار را به صورت داوطلبانه شروع کردیم و در روزهای نخست حدود ۵۰۰ شوه‌ده غذا آماده و بسته‌بندی می‌کردیم. بعد که حوزه‌های دیگر پای کار آمدند، تعداد میان‌وعده‌ها یا افطاری‌هایی که ما آماده می‌کردیم کمی کمتر شد. افطاری‌های با کیفیت تهیه می‌کردیم و در جمع‌آوری مبالغ در مساجد

رهبری جدید را داشتیم. طرح «۲۱۲ به علاوه یک» طرح جالبی به نظر می‌رسد. این ایده چطور به ذهن تان رسید؟

حوزه ما قبلاً طرح «سه‌شنبه‌های مهدوی» را داشت. روزهای سه‌شنبه. تیم فرهنگی حوزه، به خیابان «خیام» که مرکز خرید است می‌رفت. قشر خاکستری‌ای که آنجا برای خرید لباس و غیره رفت‌وآمد می‌کنند، معمولاً پوشش و حجاب مناسبی ندارند. از همان موقع طرح «پوشش ۲۱۲ به علاوه یک» با نام «سه‌شنبه‌های مهدوی» آغاز شد. بعد که جنگ شروع شد، این طرح را به صورت مستمر در غرقه‌ها پیاده کردیم. ما یک غرفه داشتیم که آن را تزئین کرده بودیم و برای پوشش ۲۱۲ به علاوه یک «اتلیه عکس داشتیم. کنارش سه‌پایه و دوربین عکاسی با کیفیت، آینه قدی، شال و روسری گذاشته بودیم. افراد می‌آمدند آنجا شال سر می‌کردند و عکس‌شان را می‌گرفتیم و بعد آن شال یا روسری را به خودشان هدیه می‌دادیم. یک دست‌نوشته هم از شهدای بانویی که در جنگ ۱۲ روزه به شهادت رسیده بودند، به آن خانم‌ها می‌دادیم. باز خورد خیلی خوبی داشت، البته این کار من نبود. کار بچه‌های حوزه بود.

هزینه‌های لازم برای انجام این کارهای فرهنگی را هم به همین شکل از خود مردم جمع کردید؟

بله. همه را از کمک‌های مردمی جمع‌آوری می‌کنیم.

در گروه جهادی شما چند نفر فعالیت دارند؟

تقریباً ۱۵ تا ۲۰ نفر هر روز به طور دائم می‌آیند. گاهی هم از پایگاه‌ها می‌آیند کمک اما آنها متغیر هستند، ولی ۱۵ تا ۲۰ نفر ثابت، هر روز حضور دارند.

طبیب‌ت حضور در این گروه جهادی و این کارها زمان زیادی از شما می‌گیرد. نظر خانواده راجع به این موضوع چیست؟ شما را منع نمی‌کنند؟ یا همراهی هم می‌کنند؟

خدا را شکر، فعالیت‌های جهادی هم به زندگی‌ام، هم به خانواده‌ها برکت داده است. نمی‌دانم، شاید دل‌های‌شان نرم‌تر شده... شاید قبلاً اینطور نبود. من دو فرزند دارم. همسرم قبلاً شاید رضایت نمی‌داد اینقدر تا می‌بویم بیرون باشم اما از وقتی که فرمانده حوزه شدم، تقریباً از صبح تا شب پیگیر کارهای حوزه هستم. یک وقت‌هایی خانواده را هم درگیر می‌کنیم. مثلاً در ماه مبارک رمضان وقتی بحث سحری را داشتیم، سحری را به همراه همسر آماده می‌کردیم، چون می‌خواستیم غذا گرم به دست گروه‌های امنیتی و ایست‌های بازرسی برسد. الحمدلله همسر هم همراه هستند، یعنی به همراه همسر بسته‌بندی و طبخ و کارهای اینطوری را انجام می‌دهیم.

آیا هنوز هم فعالیت‌های شما ادامه دارد و برنامه‌های جدیدی داشته‌اید؟

بله برنامه‌ها ادامه دارد. همچنان بحث پوشش ۲۱۲ به علاوه یک را داریم. هم ایستگاه صلواتی، هم غرفه کودک، بازی کودکان، ارتباط‌گیری با افراد بی‌حجاب و بدحجاب. استان قزوین این توفیق را داشت که خانواده شهیدان رستمی که به «علی اصغر ایران» معروف شد و نوزاد ۲۲ روزه به عنوان کوچک‌ترین عضو خانواده همراه هشت نفر از این خانواده شهید شدند، قزوینی بودند. ما همین هفته پیش یک برنامه گرفتیم با عنوان «شیر خوارگان علی اصغر ایران». خانواده شهیدان را دعوت کردیم، سخنرانی و برنامه‌مان را داشتیم. چاپ تصویر این شهید ۲۲ روزه با عنوان «علی اصغر ایران» به عنوان سرزندگی را داشتیم و سخنران برنامه‌مان هم حاج‌خانم «سرایز» مادر شهیدان رستمی و مادر بزرگ این شهید ۲۲ روزه بودند.



و نمازهای جماعت مشارکت داشتیم. گروه‌های جهادی پایگاه که در قرارگاه فعال بودند، برای ما مبالغ جمع‌آوری می‌کردند. الحمدلله آنقدر استقبال خوب بود که حتی دو نفر داوطلبانه پیش ما آمدند و برای ما طلا آوردند تا برای پشتیبانی گروه‌های مردمی هزینه کنیم.

تاکنون چه میزان کمک مالی برای تأمین هزینه‌های پشتیبانی از مردم جمع‌آوری کرده‌اید؟

گردش مالی ما تا الان بالای ۳۰۰ میلیون تومان بوده است. اگر بخواهم به قیمت معمول غذا حساب کنم، شاید به یک میلیارد برسد، اما مبلغی که دست ما می‌آید را می‌بریم بازار و از جاهایی که عمده و کتلی می‌فروشند، با قیمت پایین‌تر و ارزان‌تر وسایل مورد نیازمان را تهیه می‌کنیم. گروه خرید ما فقط همین کار را انجام می‌دهد. الحمدلله پشتیبانی‌مان خیلی خوب است. ما نتگفتم افطاری مختصر باشد، مثلاً حلوا بدیم یا نان و پنیر و سبزی. اینطور نبود. واقعاً افطاری خوب و با کیفیتی در نظر گرفتیم که قشر جوان هم دوست داشته باشند. دقیقاً همان چیزی که در منازل خودمان برای بچه‌ها و خانواده‌مان آماده می‌کنیم، کیفیتش همین بود. این از اول برای‌مان ملاک بود. الحمدلله لنگ هم نماندیم. شکر خدا کارمان پیش رفته است.

کارها را فقط خانم‌ها انجام می‌دهند یا برادران هم کمک می‌کنند؟

صفر تا صد کار را خود خواهران انجام می‌دهند. خیلی به ما فشار می‌آید، ولی الحمدلله گروه جهادی‌مان خیلی فعال است. این قرارگاه در استان خودمان زبانتز شده است. کار را خواهران انجام می‌دهند، خودمان خرید می‌کنیم، خودمان می‌آوریم.

گروه جهادی شما در کنار کارهای پشتیبانی فعالیت‌های فرهنگی هم دارد؟

بله. در رابطه با فعالیت فرهنگی، ما در سطح شهر دو جا غرفه داریم. از ابتدا، یعنی دوسه روز بعد از شهادت حضرت آقا، این

استند به شمار آید... نظر علی‌الله سلیمی: اکنون که سال‌ها از پایان جنگ تحمیلی حکومت یعنی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، بخشی از خاطرات آن دوران را می‌توان در کتاب‌های خاطره مربوط به زمان جنگ جست‌وجو کرد که خوشبختانه در این زمینه آثار قابل‌تأمل متعددی تاکنون چاپ و منتشر شده است. یکی از این آثار، کتاب «دختران آبی‌دی» است. کتاب با توصیف روزهای شاد دوران کودکی ناامنی شهر، در آبادانی که زیر آتش توپ و خمپاره بود ماند و به همراه تعدادی از دوستانش کار امدادسانی به مجروحان را انجام داد، او و همراهانش خطر را به جان خریدند تا به دیگران کمک کنند و ماهی دلقرمی باشند. مینا کمایی در این کتاب خاطرات خود را بازگو کرده است و خواننده را به روزهای آغاز تجاوز رژیم بعث عراق به ایران اسلامی می‌برد.

عراق به ایران اسلامی می‌برد. در مقدمه کتاب اشاره شده است که اثر حاضر حاصل ۱۱ ساعت مصاحبه با راوی (مینا کمایی) است. مصاحبه‌گر (لیلا محمدی) نوشته است: «پس از پیاده شدن نوارها روی کاغذ با ۲۰۰ صفحه خاطره روبه‌رو بودم و تقاضای خانم کمایی که مایل نبودند بخشی از خاطرات چاپ شود. حال باید بدون هیچ دخل و تصرفی با رعایت ترتیب نقل راوی باقی‌خاطرات طوری بازنویسی می‌شد که در سندی اثر خدشه‌ای وارد نشده و در تاریخ شفاهی جنگ اثری قابل

منوی باز خانم مدیر

یادواره «فاطمه طاهری‌فر» که در حسلات ترور یستی امریکایی-اسرائیلی به مدرسه شجره طیبه در میناب به شهادت رسید، اسمش را گذاشته بودند «کافه دخترانه».

هر هفته چند دختر بچه دور مزار شهدای گمنام میناب جمع می‌شدند، جشن تولد می‌گرفتند و یک دل سبزی می‌خوردند، جایی که نه قهوه سرو می‌شد و نه کیک‌های گران‌قیمت، منوی اصلی‌اش کتاب بود و گوش شنوایی برای درد دل‌ها. صاحب کافه، فاطمه طاهری‌فر بود، مدیر دهه‌فصلی مدرسه «شجره طیبه»، زنی که هنوز طعم مادرانگی را نچشیده بود، اما برای بچه‌ها چنان مادری می‌کرد که انگار واقعاً مادرشان بود. نشان به آن نشان که وقتی اضطراب می‌شد چشم‌های مادر یکی از دانش‌آموزان دید، کنارش کشید، لبخندی حواله‌اش کرد و گفت: «من نمی‌خوام بچه‌ها فقط دختر و مهندس بشن، می‌خوام این بچه‌ها آدم‌های مفیدی بشن. هر جایی که هستند و هر شغلی که دارن، برای کشورشون مفید باشن.» راست می‌گفت، خودش استاد مفید بودن بود. وقتی از چیرفت آمد تا ساکن میناب باشد، خیلی زود صاحب‌خانه در ده‌های شهر شد. نیازمندان را شناسایی کرد، بسته‌های بسته بست و وقتی دید زوج جوانی لنگ یک سقف ساده‌اند، خودش آستین بالا زد، عروس را برد آرایشگاه و جشن‌شان را دور مزار شهدای گمنام تدارک دید.

او حتی حواسش به آنهایی که صورت‌شان را با سبلی سرخ‌نگ می‌داشتند هم بود؛ بچه‌هایی که بی‌سروصدا نیمکت‌های چوبی بنشینند و قد بکشند. حالا اما، او به دورترین افق قول‌هایش رسیده، آنقدر که دیگر نگران شهریه بچه‌ها و چیزی به عروس‌های شهر نیست. حالا همان دخترهایی که دور خانم مدیر جمع می‌شدند تا راه مفید بودن برای سرزمین‌شان را یاد بگیرند، چند ردیف آن طرف‌تر، کنار مزارش آرام گرفته‌اند. فاطمه از دختران «شجره طیبه»، دکتر و مهندس ناسخت، او از آنها «فهرمان‌هایی» ساخت که کوتاه‌ترین و درخشان‌ترین درس کتاب زندگی‌شان را، درست در آغوش صاحب‌مهربان «کافه دخترانه» مرور کردند.



روایتی از دختران امدادگر در جنگ تحمیلی ۸ ساله

بیمارستان نفت‌سوز عراقی‌ها و وضعیت شهر خرمشهر پس از آزادی، عمده موارد مطرح شده در این خاطرات است. مینا کمایی از دختران شجاع آبادان بود که پس از شروع جنگ تحمیلی به رغم ناامنی شهر، در آبادانی که زیر آتش توپ و خمپاره بود ماند و به همراه تعدادی از دوستانش کار امدادسانی به مجروحان را انجام داد، او و همراهانش خطر را به جان خریدند تا به دیگران کمک کنند و ماهی دلقرمی باشند. مینا کمایی در این کتاب خاطرات خود را بازگو کرده است و خواننده را به روزهای آغاز تجاوز رژیم بعث عراق به ایران اسلامی می‌برد.

عراق به ایران اسلامی می‌برد. در مقدمه کتاب اشاره شده است که اثر حاضر حاصل ۱۱ ساعت مصاحبه با راوی (مینا کمایی) است. مصاحبه‌گر (لیلا محمدی) نوشته است: «پس از پیاده شدن نوارها روی کاغذ با ۲۰۰ صفحه خاطره روبه‌رو بودم و تقاضای خانم کمایی که مایل نبودند بخشی از خاطرات چاپ شود. حال باید بدون هیچ دخل و تصرفی با رعایت ترتیب نقل راوی باقی‌خاطرات طوری بازنویسی می‌شد که در سندی اثر خدشه‌ای وارد نشده و در تاریخ شفاهی جنگ اثری قابل



کتاب «دختران آبی‌دی» شامل خاطرات مینا کمایی، زنی آبادانی از روزهای پرتلاطم دوران دفاع مقدس (از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴) است. در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مینا کمایی با جمعی از دوستانش امدادگری را در بیمارستان امام خمینی (ره) شرکت نفت آموزش می‌دادند. وی در همان سال با تأسیس بسیج خواهران آبادان، همراه با دوستانش که به «دختران آبی‌دی» معروف بودند، به فعالیت در بسیج می‌پرداخت و برای امدادگری و واکنش‌سازیه‌ها و روستاهای اطراف آبادان می‌رفت. خاطراتی از دوران کودکی، زمان تحصیل در مدرسه و پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت طرفداران گروه خلق عرب برای تصاحب خرمشهر، عضویت در جبهه حزب‌الله در مدرسه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و رویارویی با گروه‌های مجاهدین خلق (منافقین)، خلق عرب و کمونیست‌ها، شرکت در کلاس‌های مختلف عقیدتی و سخنرانی‌های مذهبی، به شهادت رسیدن خواهر نوجوان راوی به دست منافقین در اصفهان، دیدار با امام خمینی (ره)، پذیرایی از خانواده شهید در هتل پهلپهان، انفجار انبار دارویی